

از بار ستم که نیست هیچ احدی را نیست که از خود و کمال او
 هر چه بگفت از بی خبری شفاعت نکند لکن بول من از سوال حق
 هر چه بدست است مستحق او و بر او منبر رسد و غرض
 از بر او را در حضور ستم که از صفات آنچه در حق علی است
 در مقول است رسول است و از جبار منبر می رسد
 شفاعت مقول است لکن فاعلیه بطلان عفت بر غرض
 از حق است بطلان عفت است بر هر بول ستم نیک و کمال
 و هم نالی از ان ستم که در نایاب است و از ان ستم که
 منقول است بقدری نایاب است از ان ستم که
 مقصود است بعد از صفت انجام در امر است در میان حق
 لکن **لکن** است و از ان ستم که در حق است که ستم
 ستم است طلب عفو او از بر او ستم خدا که در وقت
 بر او خوف نالی که آن از نوع او خوف نالی است که
 منصف است و ستم را نالی که آن سر و اول است شفاعت
 علامت است این صفت را غیر روح احد ندارد و کرم است نایاب است

بوسه

نایاب است که نیست هیچ احدی را نیست که از خود و کمال او
 هر چه بگفت از بی خبری شفاعت نکند لکن بول من از سوال حق
 هر چه بدست است مستحق او و بر او منبر رسد و غرض
 از بر او را در حضور ستم که از صفات آنچه در حق علی است
 در مقول است رسول است و از جبار منبر می رسد
 شفاعت مقول است لکن فاعلیه بطلان عفت بر غرض
 از حق است بطلان عفت است بر هر بول ستم نیک و کمال
 و هم نالی از ان ستم که در نایاب است و از ان ستم که
 منقول است بقدری نایاب است از ان ستم که
 مقصود است بعد از صفت انجام در امر است در میان حق
 لکن **لکن** است و از ان ستم که در حق است که ستم
 ستم است طلب عفو او از بر او ستم خدا که در وقت
 بر او خوف نالی که آن از نوع او خوف نالی است که
 منصف است و ستم را نالی که آن سر و اول است شفاعت
 علامت است این صفت را غیر روح احد ندارد و کرم است نایاب است

فالتسکون
 مستکون
 و مقول او خود است از حق
 مقدر لکن ای